

خارج از مدار

حادثه‌ای دیگر

برای خطوط هوایی مازنی

یک فروند هواپیما مسافربری مازنی مجبور به فرود اضطراری در فرودگاه کوآلالامپور شد. طبق گزارش‌های دریافتی، ایسن هواپیما پس از پرواز از فرودگاه کوآلالامپور با مشکل در چرخ عقب مواجه و مجبور شد بار دیگر به فرودگاه باز گردد و فروداضطراری کند. این هواپیما از نوع بوئینگ ۷۳۷ حامل ۱۶۶ مسافر و عازم بنگلور بود. این خبر در حالی اعلام شده که سرنوشت هواپیما ام‌اج ۳۷۰ مازنی که بیش از یک ماه پیش مفقود شد، هنوز مشخص نیست. گمان می‌رود این هواپیما که ۲۲۷ سرنشین داشت در اقیانوس هند سقوط کرده باشد.

ادامه عملیات خارج کردن

اجساد قربانیان کشتی غرق شده

شمار بیشتری از قربانیان کشتی غرق شده در آب‌های کره جنوبی کشف و در حضور خانواده‌های قربانیان از آب بیرون کشیده شد. مسئولان گارد ساحلی در کره جنوبی اعلام کردند در این حادثه تاکنون ۱۷۰ تن نجات یافتند و شمار اجساد کشف شده به ۶۱تن افزایش یافته است. هنوز از سرنوشت بیش از ۲۴۰ تن از دانش آموزان حاضر در این کشتی که یک هفته پیش به علت نامعلومی در آب‌های کره جنوبی غرق شد، خبری در دست نیست.این در حالی است که تلاش گسترده‌ای برای یافتن قربانیان یا بازماندگان احتمالی این حادثه تلخ آغاز شده است. مسئولان محلی بیم آن دارند شمار تلفات این حادثه که تلخ‌ترین و ناگوارترین حادثه دریایی در دهه‌های اخیر به شمار می‌رود به بیش از ۳۰۰تن افزایش یابد.

تلف شدن هزاران خزنده

در آتش سوزی

آتش‌سوزی در یکی از انبارهای نگهداری حیوانات در فرانسه، موجب مرگ هزاران خزنده و گونه نادر جانوری شد.

مأموران آتش‌نشانی پس از ساعت‌ها تلاش موفق شدند شعله‌های آتش را در انباری به وسعت ۴هزار متر مربع خاموش کنند. در این انبار بیش از ۳۰ هزار مار، خزندگان ی چون لیکوان و نیز انواع قورباغه‌ها و چوندگان نگهداری می‌شد. همه این گونه‌ها در آتش‌سوزی تلف شدند و فقط چند لاک پشت نجات یافتند. شرکت ساوانا که این انبار را مدیریت می‌کرد، در فروش انواع مارها و دوزیستان تخصص داشت. تحقیقاتی برای بی بردن به علت آتش‌سوزی آغاز شده است.

بازی مرگبار ۲ کودک امریکایی

یک پسر بچه دوساله امریکایی بر اثر تیراندازی خواهر سه ساله‌اش در ایالت یوتا کشته شد. به گفته پلیس، این پسر بچه از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله تفنگ کالیبر ۲۲ قرار گرفته بود. پدر خانواده پیش‌تر از تفنگ استفاده و پس از بازگشت به خانه، آن را به حال خود رها کرده بود. گرچه تفنگ در حالت مسلح قرار نداشته اما به نظر می‌رسد که دختر بچه سه ساله به خوبی با چگونگی مسلح کردن آن آشنا بوده است. بر اساس گزارش پلیس، در زمان حادثه والدین در خانه حاضر بوده‌اند و پسر بچه پس از زخمی شدن به بیمارستان محلی لوگان منتقل می‌شود اما به دلیل شرایط حدای یک فرونده‌الگرد به بیمارستان کودکان منتقل می‌شود که در آنجا جان خود را از دست می‌دهد

۵ساعت سفر روی چرخ هواپیما

یک نوجوان ۱۶ ساله با پنهان شدن در محفظه چرخ هواپیما، مسیر پرواز پنج ساعته از کالیفرنیا تا هاوایی را طی کرد. مسئولان فرودگاه روز گذشته متوجه حضور این نوجوان شدند و از اینکه وی چگونه توانسته در محفظه چرخ هواپیما که در ارتفاع ۳۸ هزار متری و دمای زیر ۴۰ درجه سانتی‌گراد بر فراز اقیانوس آرام، جان سالم به در بر، تعجب کرده‌اند. شرکت هواپیمایی هاوایی ایر لاینس اعلام کرد: اولین مسئله سلامتی این نوجوان است که به طرز ناباورانه‌ای خوش شانس بوده و توانسته جان سالم به در برد. .

بخش قاتل پای چوبه دار

یک محکوم به اعدام در بیجار با رضایت اولیای دم از چوبه دار نجات یافت. دادستان بیجار گفت: قاتل در سال ۷۷ در یک نزاع قایلی در روستای ینگکی ارخ شهرستان بیجار مرتکب به قتل شده بود. رستم خانی افزود: اولیای دم، قاتل را به مناسبت ایام خجسته میلاد دخت نی‌مکرم اسلام حضرت فاطمه زهرا (س) و پادرمیانی امام جمعه و ریش سفیدان، بخشیدند.

روایت اول

اعضای بدن خلیل گنجی ار جنگی، بسیجی فداکار که روز جمعه در جریان حادثه رانندگی دچار مرگ مغزی شده بود، در بیمارستان کاشانی شهر کرد به بیماران نیازمند اهدا شد. براساس گزارش خبرنگار ما، در حالی که از ۲۰ سال قبل قرار است حادثه‌هی از حاشیه «ارچنگ» به طرف کوهرنگ احداث شود، محل برخوردار نیست. پدر خلیل به خبرنگار ما گفت: پسرم روز جمعه ۲۹ فروردین ترک موتور یکی از دوستانش به نام محمدعلی غلامی سوار شد تا از روستای مان‌که «ارچنگ» نام دارد، به روستای دیگری برود. می‌گویند زمانی که از جاده خاکی وارد راه اصلی شده‌اند، خودروی وانت پیکان با آنها تصادف کرده است.

پدر خلیل ادامه داد: بعد از حادثه هر دو را در حالی که به شدت مجروح شده بودند به بیمارستان آیتالله کاشانی شهر کرد منتقل کردند. محمدعلی غلامی روز جمعه در بیمارستان فوت شد و روز یک‌شنبه هم خبر دادند که خلیل دچار مرگ مغزی شده است. وی ادامه داد: در حالی که از شنیدن این خبر شوکه شده بودم، تصمیم گرفتم اعضای بدن وی را اهدا کنم. پسرم عاشق حضرت ابوالفضل بود و من هم به احترام ایشان اعضای بدن پسرم را اهدا کردم. حالا خداوند به من فرزندان بیشتری داده است. نمی‌دانم اعضای بدن پسرم را به چه کسانی اهدا کرده‌اند اما از خدا می‌خواهم آنها هم روحیه بسیجی داشته باشند. پدر خلیل گفت: او پسر بزم بود و آرزوی دامادی‌اش را داشتیم. دو پسر و یک دختر دیگر دارم. خلیل از کودکی عضو فعال بسیج بود. مدت قبل خدمت

سربازی‌اش تمام شد و مشغول کارگری شد. مثل خودم که کارگری می‌کنم. حالا هم راضی‌ام به رضای خدا، مثل خلیل.

روایت دوم

گریه‌ها منش نمی‌دهد. مرد میانسال چشم به تختی دوخته که پسرش روی آن خوابیده. خواب ابدی. سکوت فضای بیمارستان را پر کرده. چهره خلیل همه وجودش را پر کرده. نمی‌خواهد چشم‌ا از سیمای فخته او بردارد و روز جمعه ۲۹ فروردین را به یاد بیاورد. هنوز ساعتی به ظهر مانده بود که بر ترک موتور محمدعلی نشست و از روستا خارج شد. چشم به راهش بود که خبر آوردند. خبری تلخ. خلیل تصادف کرده. سوار بر همان موتوری که رفته بود. داشتند از «ارچنگ» خارج می‌شدند که وانت پیکان از راه رسیده و...

مردمیانسال یادش نمی‌آید که چطور خودش را به خلیل رسانده. گریه از همان جا امانش را بریده بود. جز خلیل چیزی را نمی‌دید، نمی‌خواست ببیند. ۲۳ سال زندگی خلیل به ناگهان مقابل چشم‌هایش قرار می‌گیرد. تا رسیدن به بیمارستان زمان برایش در سکون و سکوت می‌گذرد تا اینکه دو روز قبل خبر رسید محمدعلی فوت و خلیل مرگ مغزی شده. دنیا برایش در همان سکون و سکوت می‌ماند. دور گمت نماز می‌خواند و می‌گوید می‌بخشم. همه اعضای بدن خلیل را می‌بخشم. او بسیجی بود و خصلت بسیجی فداکاری است. عاشق ابوالفضل بود و به احترام او می‌بخشم. سپیده دوشنبه که دمید پزشکان بیمارستان کاشانی شهر کرد اعضای بدن بسیجی فداکار را به بیماران نیازمند پیوند می‌زنند. مرد میانسال می‌گوید خلیل زنده است.

آخرین جزئیات پرونده آمر به معروف

محاکمه ضارب شهید خلیلی، بعد از کامل شدن تحقیقات



خللی وارد نشود در حال حاضر از گفتن جزئیات معذوریم.

وی در پاسخ به سؤال خبرنگار ما، درباره روند رسیدگی به پرونده گفت: خوشبختانه روند رسیدگی به پرونده خیلی خوب پیش می‌رود و فکر می‌کنم پرونده به زودی تکمیل شود، هر چند که این بستگی به نظر بازپرس پرونده دارد.

صفری در پاسخ به این سؤال که آیا پرونده متهم

کیفرخواست، پرونده به دادگاه کیفری ارسال شود. وی در پایان در پاسخ به این سؤال که آیا خانواده شهید خلیلی اصرار به پیگیری پرونده دارند، گفت: خانواده شهید خلیلی به شدت پیگیر پرونده هستند و این نه تنها خواسته آنهاست بلکه خواسته عموم مردم است که متهم به اشد مجازات برسد. در همین حال تلاش خبرنگار ما برای گفت‌وگو با خانواده شهید خلیلی به سرانجام نرسید.

آغاز ماجرا

این حادثه ۲۵ تیر ماه سال ۱۳۹۰ زمنای برای شهید خلیلی رخ داد که وی هنگام بازگشت از هیئت عزاداری شرق تهران به واسطه امر به معروف و نهی از منکر به دست افراد شرور مورد ضرب و جرح قرار گرفت. ضارب که پسری ۲۵ساله به نام احسان است وقتی فهمید شهید خلیلی قصد ارشاد را دارد، در حالی خشمگین با قمه‌شاهرگ خلیلی را هدف قرار داد و بعد هم از محل گریخت. شهید خلیلی که بعد از حادثه عصب بعش از بین رفته بود، در بیمارستان بستری شد. وی پس از عمل جراحی از بیمارستان مرخص شد اما به دلیل جراحت بارها به بیمارستان منتقل و بستری می‌شد تا اینکه سوم فروردین ماه امسال در بیمارستان بعثت تهران به شهادت رسید. بعد از شهادت این بسیجی ناهی از منکر، متهم از تهران فرار کرد اما سرانجام دستگیر و به زندان رجایی شهر منتقل شد.

فریب دختران برای سرقت‌های طلایی

شد، این خانم را همسرش معرفی کرد اما او هیچ عکس‌العلمی از خودش نشان نداد و به خاطر همین به آنها اعتماد کردم و پنج سکه طلا را تحویلش دادم چون وقتی از مغازه برای دیدن ویترین بیرون رفت، این خانم داخل مغازه نشسته بود. کارآگاهان با بررسی دوربین‌های مدار بسته طلافروشی، سارق سکه‌ها را شناسایی کردند و مشخص شد که او از مجرمان سابقه‌داری است که بارها توسط کارآگاهان پایگاه یکم دستگیر شده است. بدین ترتیب ما مأموران موفق شدند مخفیگاه متهم را در خیابان پرتشار شناسایی و او را دستگیر کنند. محمدرضا ۳۸- ساله پس از دستگیری با توجه به سوابقی که در پایگاه یکم پلیس آگاهی

داشت برای ادامه تحقیقات در اختیار کارآگاهان این پایگاه قرار گرفت. متهم اعتراف کرد: بارها به همین شیوه از دختران و زنان جوان برای سرقت از طلافروشی‌ها سوءاستفاده کردم و تا اینکه امروز با هم قرار گذاشتیم به جایی که وام می‌دهند، برویم. بین مسیر گفت قصد دار چند عددسکه بخرد به خاطر همین از من خواست تا همراهش به طلافروشی بروم. او بعد از اینکه سکه‌ها را از طلافروش گرفت، بدون اینکه پولش را بدهد به بهانه دیدن طلاهای پشت ویتترین از مغازه بیرون رفت و ناپدید شد. همین که خواستیم فرار کنیم، صاحب طلافروشی با کمک دوستانش مرا دستگیر کردند. مالباخته هم به کارآگاهان گفت: سارق وقتی وارد مغازه‌ام



ردشایدی که با دختران و زنان جوان دوست می‌شد و از آنها به عنوان طعمه برای سرقت از طلافروشی‌ها استفاده می‌کرد، دستگیر شد.

به گزارش خبرنگار ما، هفدهم اسفند سال گذشته صاحب یکی از طلافروشی‌های خیابان ۱۵ خرداد با پلیس تماس گرفت و گفت: زن جوانی قصد سرقت از مغازه‌ام را داشت که با کمک همکارانم او را دستگیر کردیم. با حضور مأموران در طلافروشی، شاکی به آنها گفت: این خانم به همراه مردی که ادعا می‌کرد شوهرش است، وارد مغازه شدند و پنج سکه طلا را سرقت کردند. همین که متوجه موضوع شدم، شوهرش فرار کرد اما باد و فریاد من، همکارانم به کمک آمدند و موفق شدم همسرش را دستگیر کنیم. متهم بعد از بازداشت گفت: چند وقت پیش با مردی به نام رضا آشنا شدم. او به من قول داد که یک وام برایم بگیرد تا اینکه امروز با هم قرار گذاشتیم به جایی که وام می‌دهند، برویم. بین مسیر گفت قصد دار چند عددسکه بخرد به خاطر همین از من خواست تا همراهش به طلافروشی بروم. او بعد از اینکه سکه‌ها را از طلافروش گرفت، بدون اینکه پولش را بدهد به بهانه دیدن طلاهای پشت ویتترین از مغازه بیرون رفت و ناپدید شد. همین که خواستیم فرار کنیم، صاحب طلافروشی با کمک دوستانش مرا دستگیر کردند.

مالباخته هم به کارآگاهان گفت: سارق وقتی وارد مغازه‌ام

حکم قصاص پسری که متهم است در جریان یک دعوا بر تکب قتل شده، در دیوان عالی کشور تأیید شد.

به گزارش خبرنگار ما، ۱۴ اسفندماه سال ۹۰ به مأموران کلاترری ۱۵۹ بی‌سیم خبر دادند پسری در جریان یک دعوا مجروح و به بیمارستان منتقل شده است. تلاش پزشکان برای نجات جان سعید ثمری نداشته و او سرانجام فوت شده است. بعد از آن مأموران در بیمارستان حاضر شدند و از پدر مقتول تحقیق کردند. او گفت: پسرم همراه دو نفر از

بسیجی فداکار به بیماران نیازمند زندگی بخشید



مردی که متهم است دو سال قبل پسر عمه‌اش را به قتل رسانده، در جلسه محاکمه اتهام خود را انکار کرد.

به گزارش خبرنگار ما، ۲۶ اردیبهشت‌ماه سال ۹۱ مردی به مأموران پلیس در شرق تهران خبر داد که پسرش به طور ناگهانی ناپدید شده است. او گفت هرچه با تلفن همراه رامین تماس می‌گیرم گوشی او خاموش است و احتمالا حادثه بدی برایش اتفاق افتاده است. شاکی گفت: پسرم از مدتی قبل با پسردایی‌اش که جلال نام دارد، اختلاف داشت، من از جلال سراغ او را گرفتم اما گفت خبری از رامین ندارد. جلال ادعا می‌کرد پسرم با مردان خلافکار ارتباط داشت اما من حرفش را باور نکردم.

بعد از مطرح شدن شکایت، مأموران از جلال تحقیق کردند. او گفت از سرنوشت رامین خبر ندارد و نمی‌داند که برای او چه اتفاقی افتاده است. بررسی بیشتر مأموران نشان داد که جلال دو زندگی جداگانه دارد و همسران او از بودن هم خبر ندارند. بنابراین مأموران از هر دو همسر وی تحقیق کردند. یکی از آنها گفت: روز حادثه شوهرم گفت با رامین

قرار دارم، من هم کنجکاوی نکردم. از آن

روز به بعد هم از رامین خبر ندارم. پس از آن مأموران در خانه این زن حاضر شدند و لکه‌هایی از خون را در حمام پیدا کردند و مشخص شد آثار خون متعلق به رامین است، بنابراین جلال را بازداشت کردند. او در اولین بازجویی‌ها اتهام خود را انکار کرد و گفت از سرنوشت رامین خبر ندارد. در حالی که تلاش‌های مأموران ادامه داشت، متهم یک سال بعد از حادثه به قتل اقرار کرد و گفت: روز حادثه همسر دوم در خانه نبود.

رامین با ماشین پروتون به خانه من آمد. قرار بود ماشین را از او بخرم. ۹میلیون و ۸۰۰ هزار تومان به او دادم. بعد از آن هر دو حشیش مصرف کردیم. هر دو اسلحه داشتیم و داشتیم شوخی می‌کردیم که با اسلحه من گلوله‌ای شلیک شد که به او برخورد کرد. بعد از حادثه، من جسد

متهم و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

انکار قتل پسر عمه در دادگاه



را از خانه خارج کردم و به دره‌ای اطراف

آبعلی منتقل کردم. متهم اما در بازجویی‌های بعد اظهارات خودش را تغییر داد و گفت: روز حادثه رامین به خانه من آمد، قرار بود مجسمه‌ای طلایی را برای او تبدیل به شمش کنم. درباره این موضوع با او حرف زدم بعد از آن برای سفر راهی شمال شد و دیگر از او خبری ندارم.

بررسی مأموران برای یافتن نشانی از آثار جسد به نتیجه‌ای نرسید. بعد از انجام تحقیقات، بازپرس جلال را به اتهام مباشرت در قتل مجرم شناخت و کیفرخواست را علیه وی صادر کرد و پرونده برای رسیدگی به شعبه ۷۴ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد.

روز گذشته بعد از اینکه قاضی عبداللهی رسمیت جلسه را اعلام کرد، نماینده دادستان متهم را گناهکار دانست و اولیای دم از دادگاه در خواست قصاص کردند. پس از آن متهم در جایگاه قرار گرفت و اتهام خود را انکار کرد. او گفت: من از ماجرای قتل خبر ندارم و نمی‌دانم که حادثه چطور اتفاق افتاده است. وی ادامه داد: من اظهارات اولیه را تحت فشار بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم.

متهم گفت: روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه من آمد. می‌خواست مجسمه‌ای طلایی را به شمش تبدیل کند. درباره این موضوع با هم حرف زدیم و بعد از خانه من رفت. گفت می‌خواهد به سفر شمال برود و بعد از آن از او خبر ندارم.

فیاتر بیان کرده‌ام و حالا هم آن را قبول ندارم. محاکمه و وی کتل او را پیدا نکردم. روز حادثه رامین به خانه